



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: الفاظ مطلق - ۲. علم جنس - اشکال امام خمینی به محقق خراسانی -
حق در مسئله - شرح رساله الحقوق: ۳. حق چشم - توضیح کلی - فرق چشم بستن از حرام و ترک ابتدال
سال چهاردهم
تاریخ: ۲۷ مهر ۱۴۰۱
مصادف با: ۲۲ ربیع الاول ۱۴۴۴
جلسه: ۱۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در علم جنس بود، تا اینجا قول مشهور و قول محقق خراسانی مورد بررسی قرار گرفت و نظر امام خمینی نیز در اینباره بیان شد. یک مسئله‌ای باقی مانده که آن را نیز بیان می‌کنیم و از بحث علم جنس عبور می‌کنیم.

اشکال امام خمینی به محقق خراسانی

امام خمینی بعد از بیان نظر خودشان یک اشکالی را به محقق خراسانی ایراد می‌کنند. اصل نظر ایشان این شد که معرفه بودن و نکره بودن امور واقعی هستند نه اینکه تابع لحاظ باشند، اگر ما بگوییم اینها به لحاظ معتبر و لاحظ محقق می‌شوند آن اشکالی که محقق خراسانی به مشهور وارد کردند به قوت خودش باقی است. نظر امام خمینی این است که تعریف و تنکیر اموری واقعی بوده و بعضی از معانی به حسب واقع معرفه هستند و برخی نکره. ماهیت من حیث هی هی نه معرفه است و نه نکره ولی بما آن له معنی معین بین سایر المعانی می‌شود معرفه و علم جنس اینچنین است، لفظی است که وضع شده برای یک طبیعت معلومه، ماهیت معینه بین سایر المعانی. اسم جنس برای ذات ماهیت که نه نکره است و نه معرفه وضع شده. پس تفاوت نظر امام خمینی و محقق خراسانی در همین نقطه است.

محقق خراسانی فرمود: موضوع له اسم جنس و علم جنس یک چیز است و در هر دو موضوع له عبارت است از ماهیت من حیث هی و هیچ فرقی بین اینها نیست. اینطور نیست که این ماهیت معرفه باشد و آن ماهیت نکره و اگر گفته می‌شود «اسامه» معرفه است این تعریف لفظی است، و به معنا مربوط نمی‌شود، مثل اینکه بعضی از الفاظ مؤنث هستند و این ربطی به معنا ندارد مثل «ارض».

امام خمینی بر خلاف محقق خراسانی معتقد است علم جنس وضع شده برای ماهیت ولی ماهیت معلومه، طبیعت معین من بین سایر الطبیع، این معنای «اسامه» است، یعنی کأنه «اسامه» وضع شده برای یک مرتبه از ماهیت. مثلاً «ال» وضع شده برای تعریف، حال چه تعریف عهدی و چه تعریف ذکری و چه تعریف حقیقی، حال اگر این «ال» که وضع شده برای تعریف بر سر اسم جنس وارد شود مثلاً بگوییم «الرجل» یا بر سر جمع وارد شود و بگوییم «العلماء» یا «الرجال» جمع محلی با لام شود، این «ال» باعث می‌شود این جنس یا این جمع معرفه شوند. معرفه شدن جمع چگونه است؟ چه فرقی است بین «علماء» و «العلماء»؟ اینکه می‌گوییم جمع محلی به لام معرفه است، در مقابل جمع بدون «ال»، اینکه معرفه است یعنی چه؟ می‌گویند «ال» که بر سر «علماء» می‌آید افاده استغراق می‌کند، استغراق یعنی شمول که بالاترین مرتبه یک جمع است، اگر مثلاً جمع «علماء» هزار نفر باشند، استغراق یعنی در بر

گرفتن همه افراد، این یک مرتبه است، معین هم هست، سایر مراتب جمع معین نیستند، سایر مراتب از نهصد و نود و نه شروع می‌شود و می‌آید پایین، نهصد و نود و هشت، هشتصد و هفتصد؛ «العلماء» که در آن «ال» بر سر جمع آمده دلالت بر تعریف و معرفه بودن این جمع می‌کند و معنای معرفه بودن این جمع این است که دارد یک مرتبه معینی از این جمع را بیان می‌کند و آن مرتبه استغراق است، این معرفه است در مقابل سایر مراتب که معین نیستند، یعنی مرتبه روشنی ندارند، از سه شروع می‌شود تا نهصد و نود و نه؛ این معرفه بودن در اثر استغراق افراد پیدا می‌شود یعنی یک مرتبه معین و روشن که همه افراد را در بر می‌گیرد، حال ما مثال به هزار زدیم، استغراق یعنی شمول نسبت به همه افراد، این یک مرتبه معین است اما اگر «ال» نباشد چه؟ این معین نیست، این نکره است و همه مراتب را در بر می‌گیرد یعنی سایر مراتب غیر استغراق که این اصلاً معین نیست.

پس امام خمینی در واقع نظرشان این است که تعریف در علم جنس صرف یک تعریف لفظی نیست، تعریف در علم جنس حقیقی است و علم جنس وضع شده برای طبیعت معلوم، یک معنای معین از بین سایر معانی، «اسامه» برای این مرتبه ماهیت وضع شده است، بر خلاف محقق خراسانی که می‌گوید «اسامه» و «اسد» هر دو وضع شدند برای ماهیت من حیث هی، اگر هم شما می‌بینید «اسامه» معرفه است این مربوط به لفظ است و کاری به معنا ندارد. با توضیحاتی که دیروز بیان کردیم و امروز هم گفتیم در حقیقت امام خمینی به محقق خراسانی کانه اشکال می‌کند که تعریف در مورد «اسامه» فقط مربوط به لفظ نیست.

پس فرق بین «اسد» و «اسامه» یا به تعبیر دیگر فرق بین اسم جنس و علم جنس در این است که اسم جنس وضع شده برای ماهیت در مرتبه ذاتش که نه معرفه است و نه نکره و علم جنس وضع شده برای ماهیت در مرتبه معین. یعنی معنای «اسامه» معرفه است، حقیقتاً، زیرا اصل معرفه و نکره بودن یک امر واقعی است و اینطور نیست که به اعتبار معتبر تغییر کند که یک معنایی را یک جایی معرفه و در جای دیگر نکره قرار دهیم.^۱

این محصل اشکالی است که امام خمینی به محقق خراسانی کردند.

سوال:

استاد: استغراق یعنی همه افراد، در مقایسه با چه؟ آن به یک معنا همه مراتب را در بر می‌گیرد، هم اقل المراتب و هم اکثر المراتب را یعنی هم هزارتایی را در بر می‌گیرد و هم سه تا را، از این جهت بله، لذا می‌گوییم غیر معین است، غیر معین یعنی یک مرتبه خاصی از همه مراتب این جمع را که از سه شروع می‌شود تا اکثر الافراد یعنی جمیع، بله به این معنا دامنه‌اش اوسع است، وقتی «ال» استغراق باشد و دلالت بر استغراق کند طبیعتاً به یک مرتبه معین دلالت دارد و به همین جهت هم می‌گوییم معرفه است. «العلماء» دلالت بر استغراق می‌کند و همه افراد را در بر می‌گیرد.

سوال:

استاد: نه، وقتی می‌گوییم یک مرتبه معین یعنی همه، یعنی تمام الافراد و دیگر ما دون را در بر نمی‌گیرد.

سوال:

^۱ مناہج، ج ۲، ص ۲۸۷.

استاد: نه، شما فرض کنید جمع نهصد و نود و هفت مصداق دارد، «علماء» یک کلی قابل تطبیق بر نهصد و نود و هفت مصداق است، بر فرض اینکه هزار نفر باشند، البته این مثال است، از سه شروع می‌شود و چهار و پنج و شش تا هزار نفر که همه افراد هستند، اینها همه مصداق «علماء» هستند، اما وقتی می‌گویید «العلماء» یعنی همه، یعنی استغراق، یعنی مرتبه‌ای که تمام الافراد در آن می‌گنجند، یک مرتبه معینی از مراتب نهصد و اندی گانه جمع است.

حق در مسئله

به نظر ما قول مشهور ادباء تمام نیست. قول محقق خراسانی نیز به نظر می‌رسد خالی از اشکال نیست، درست است که اشکالات محقق خراسانی به مشهور وارد بود، ملاحظه کردید که گفتیم این اشکالات وارد است حتی دفاعیه محقق حایری از مشهور و پاسخ ایشان به محقق خراسانی را نیز ما قبول نکردیم. اما سخن خود محقق خراسانی چه؟

باید از ایشان سؤال کرد که واقعا بین اسم جنس و علم جنس هیچ فرقی نیست؟ آیا واضح اسم جنس را برای طبیعت من حیث هی وضع کرده و علم جنس را نیز برای طبیعت من حیث هی؟ واضح حکیم که یک غرض عقلایی از وضع تعقیب می‌کند، به چه منظوری این کار را انجام داده؟ یک وقت شما می‌گویید اینها مشترک معنوی هستند مثل الفاظ مرادف که یک معنا دارای چند لفظ می‌شود که آن خودش یک حکمتی دارد، یک معنا دارای چند لفظ باشد، ولی قدر متیقن محقق خراسانی قائل نیستند که «اسامه» و «اسد» مشترک معنوی هستند، مثل «انسان» و «بشر» اگر این باشد این بر خلاف نظر ادباء و اهل لغت عرب است، در لغت عرب کسی نگفته است که «اسامه» و «اسد» مشترک معنوی هستند و مثل «انسان» و «بشر» هستند. اگر محقق خراسانی این را بگوید، قطعا بر خلاف نظر اهل ادب و لغت عرب است. اگر هم بگوییم اینها مرادف نیستند و هیچ فرقی بین اینها وجود ندارد، از نظر موضوع له، فقط یکی معرفه است و یکی نکره ولی این معرفه بودن نیز به معنا مربوط نیست و مربوط به لفظ است، همین، فقط یک تفاوتی از حیث لفظی بین «اسامه» و «اسد» ذکر کنیم. این نیز بعید است که بگوییم «اسامه» و «اسد» موضوع لهشان یکسان است و هیچ تفاوتی ندارد الا از حیث لفظ که یکی معرفه است و دیگری نکره. چون واقعا معرفه بودن و نکره بودن صرفا یک امر لفظی نیست. بنابراین به نظر می‌رسد که بین این سه قول حق همان است که امام خمینی اینجا فرمودند و البته در بحث بعدی که مفرد محلی به لام است، تقریبا همین اشکالات و اختلاف وجود دارد. نتیجه در مورد علم جنس معلوم شد.

بحث جلسه آینده

مثل «الرجل» که باید ببینیم مفرد محلی به لام به عنوان لفظی که معنای مطلق از آن فهمیده می‌شود، این موضوع لهش چیست؟

شرح رساله الحقوق

خلاصه جلسه گذشته

تا اینجا در مورد حق الله و حق النفس و حق دو عضو از اعضای انسان بحث کردیم. به حدی که متناسب با فرصت و مقتضای این جلسه بود. حق الله مطرح شد، حق الانسان علی نفسه هم گفتیم به چه معنا است و مطرح شد، بعد حق اللسان و حق السمع مطرح شد، دو عضو مهم از اعضای بدن انسان، یکی حق زبان و گفتیم اصلا چرا در بین اعضا امام سجاد علیه السلام به زبان ابتدا کرد، این را توضیح دادیم. بعد آمدند سراغ گوش و چشم. گوش را بحثش را کردیم الان بحث از حق چشم است.

۳. حق چشم

حضرت می‌فرمایند: «وَأَمَّا حَقُّ بَصْرِكَ فَغَضُّهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَتَرْكُ ابْتِدَالِهِ إِلَّا لِمَوْضِعٍ عِبْرَةٍ تَسْتَقْبِلُ بِهَا بَصْرًا أَوْ تَسْتَفِيدُ بِهَا عِلْمًا فَإِنَّ الْبَصَرَ بَابُ الْإِعْتِبَارِ».

توضیح کلی

اما حق چشم تو این است که آن را از چیزی که بر تو حلال نیست پوشانی، دقت کنید: «غَضُّهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ» چشم خود را از هر چه که بر تو حلال نیست پوشانی، این پوشاندن چشم از حرام، یعنی چه؟ این را باید توضیح دهیم، آیا پوشاندن چشم از حرام فقط نگاه به نامحرم است یا دایره‌اش وسیع‌تر است، این دایره اوسع از نگاه به نامحرم و اختصاص آن به شهوت در این امر است «عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ»، هرچه که بر تو حلال نیست، خیلی چیزها وجود دارد که دیدنش بر ما حلال نیست، غیر از دیدن نامحرم چیزهای دیگری هم وجود دارد که دیدنش برای ما حلال نیست و چشم را باید از آن پوشاند. حال یک توضیح اجمالی می‌دهیم تا بعد این بحث را باز کنیم.

«وَتَرْكُ ابْتِدَالِهِ»، ترک ابتدال بصر، این هم یک مورد دیگر است، ابتدال بصر یعنی چه؟ این غیر آن است، در ترجمه‌ها نوعاً این دو را یک جور معنا کردند، یعنی گفتند چشم خود را از آنچه که بر تو حلال نیست بپوشان، چشم خود را از حرام و ناروا بپوشان. ترک ابتدال بصر یک معنای دیگری دارد و غیر از چشم پوشی از حرام است.

فرق چشم بستن بر حرام و ترک ابتدال

«غض» در مورد حرام به کار رفته، «غَضُّهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ»، چشم پوشی از چیزی که بر تو حلال نیست، «تَرْكُ ابْتِدَالِهِ»، این «ترک» عطف بر «غض» است و این ترک، کار دیگری است، این ترک ابتدال به چه معنا است؟

ابتدال به طور کلی از نظر لغت یعنی پست کردن، خوار کردن، بی ارزش کردن، از نظر لغت ابتدال یعنی این، مثلاً در مورد لباس می‌گویند که این جامه را مبتذل نکن، یعنی این جامه را اینقدر بی ارزش نکن، کسی به اصطلاح یک لباس پلوخوری و مهمانی دارد می‌گویند این را همه جا نپوش، جایی که مهمانی دعوت هستی بپوش. استفاده بیش از حد از یک چیز یا استفاده به گونه‌ای که آن را بی ارزش کند این می‌شود ابتدال، استفاده بیش از حد یا استفاده از چیزی به نحوی که آن شیء را کم ارزش و کم بها، پست و فرومایه کند.

حق دومی که اینجا امام سجاد علیه السلام برای چشم به کار بردند، ترک ابتدال است، می‌گویند: این عضو را بی ارزش و پست و خوار نکن، زیاد با آن نگاه نکن، به هر چیزی نگاه نکن، به هر چیزی و هر جا به این چشم ننگر. این غیر از اولی است، در اولی می‌فرماید به حرام نگاه نکن ولی در دومی می‌گوید این را ولش نکن که همه جا بچرخه، این را رها نکن که هر چیزی که ممکن است حلال هم باشد، اصلاً اشکالی نداشته باشد ولی مبتذلش نکن و اینقدر از این بی خود استفاده نکن که ارزشش پایین بیاید، مثل آن لباس پلوخوری که می‌گویند همه جا نپوش که ارزشش پایین نیاید، بی ارزشش نکن، اینجا نیز می‌گویند از چشمت زیاد و برای هر چیزی استفاده نکن، این چشم ارزش دارد، ولش کنی و هرطور که خواست به همه جا نگاه کند.

حضرت می‌فرماید: «وَتَرْكُ ابْتِدَالِهِ إِلَّا لِمَوْضِعٍ عِبْرَةٍ» این استثناء به ترک ابتدال می‌خورد و الا معنا ندارد که حضرت بفرماید: «حَقُّ بَصْرِكَ فَغَضُّهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ إِلَّا لِمَوْضِعٍ عِبْرَةٍ»، به چیزی که حرام است نگاه نکن مگر برای موضع عبرت، معنا ندارد، چیزی که حرام است دیگر موضع عبرت و غیر عبرت ندارد، لذا این استثناء به ترک ابتدال می‌خورد، آن مطلق است، «وَأَمَّا حَقُّ بَصْرِكَ فَغَضُّهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ»، چشم پوشی از حرام و ناروا، چشمت را باید در مقابل آنها ببندی و ترک ابتدال کنی، یعنی چشم را رها کنی، بی

اندازه استفاده نکنی، هر چیزی را نبینی، یعنی چشمت را برای هر چیزی باز نکن مگر برای موضع عبرت. مگر اینکه در آن یک عبرتی باشد که «تَسْتَقْبِلُ بِهَا بَصْرًا أَوْ تَسْتَفِيدُ بِهَا عِلْمًا» مگر برای جایی که عبرت بگیری و از آن بصیرت و بینایی به دست بیاوری یا علمی بیندوزی، «أَوْ تَسْتَفِيدُ بِهَا عِلْمًا» سپس حضرت علت و تعلیل می‌آورند «فَإِنَّ الْبَصَرَ بَابُ الْإِعْتِبَارِ»، زیرا دیده در عبرت آموزی و پندگیری است. این یک توضیح کلی از این جمله.

می‌فرماید حق بصر این است، جنبه های سلبی آن عبارتند از: ۱. «غَضُّ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ»؛ ۲. «تَرْكُ ابْتِدَالِهِ».

جنبه های ایجابی آن نیز عبارتند از: ۱. بصیرت یابی و بینایی؛ ۲. دانش اندوزی.

پس اینجا حضرت فرمودند که چه کارهایی با این چشم نباید بکنید و چه کارهایی باید بکنید. یک معیار داده، یک دلیل ارائه داده. چرا نباید با چشم حرام دید، چرا باید چشم را مراقب بود که یله و رها نباشد؟ «فَإِنَّ الْبَصَرَ بَابُ الْإِعْتِبَارِ»، حضرت دلیل را نیز بیان کرده است.

حال این یک توضیح اجمالی بود که احتیاج به بحث دارد که باید نکاتی را بیان کنیم.

سوال:

استاد: این اعم از نابجا استفاده کردن است. نابجا استفاده کردن یک مسئله است، زیاد استفاده کردن یک مسئله دیگر است. حتما شنیدید که می‌گویند لوئش نکن، لوٹ شدن همان مبتذل شدن است، یک چیز ارزشمندی را وقتی هر جا به هر بهانه‌ای به کار ببری می‌شود ابتذال، اصلاً یک سخن ارزشمند، نصیحت ارزشمند، اگر نصیحت ارزشمند را بیش از حد شما تکرار کنید این دیگر به حد ابتذال کشیده می‌شود ولوٹ و بی ارزش شده، این بی ارزش کردن یک شیء ارزشمند می‌شود. در ذهن ما از مبتذل از بس گفتند تصاویر مبتذل یا فلان چیز مبتذل به سوی چیز خاصی می‌رود.

«والحمد لله رب العالمين»